نشریهٔ ادبیات تطبیقی(علمی- پژوهشی)
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی- دانشگاه شهید باهنر کرمان
دورهٔ جدید، سال دوم، شمارهٔ ۴، تابستان ۱۳۹۰

تأثیر سروده‌های عربی بر اشعار لامعی گرگانی*

دکتر احمدرضا یلمه‌ها
دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان

چکیده

لامعی گرگانی، شاعر بزرگ اواسط قرن پنجم، از شاعرانی است که جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ادب فارسی دارد. وی بنابر شیوهٔ شاعران و ادیبان هم عصر خود، به ادب عرب توجّه خاصی نشان داده و بسیاری از مضامین شعری خود را از شاعران عرب اخذ نموده است . تأثیرپذیری این شاعر از شعر عرب به چند گونه نمود و بروز پیدا کرده است . برخی از قصاید لامعی بر اساس ساخت و بافت قصاید جاهلی سروده شده و یا مفاهیم و تصاویر شعری شعرای عرب را در شعر خود اقتباس کرده است. علاوه بر آن اصطلاحات، ترکیبات، جملات عربی، نام شاعران، معاریف ادب عرب، عرایس شعر عرب را در جای جای دیوان خود به کار برده؛ تا به حدّی که وی را در بین دیگر شاعران سبک خراسانی متمایز کرده است. این پژوهش بر آن است تا برای نخستین بار با بررسی اشعار و سروده‌های لامعی گرگانی به عنوان یکی از شاعران سده‌های نخستین شعر فارسی، میزان اثرپذیری این شاعر را از مضامین، مفاهیم، تصاویر و نیز ساختار شعری قصاید عرب تبیین نماید .

واژگان کلیدی

ادبیات تطبیقی، شعر فارسی، شعر عربی، قرن پنجم هجری، لامعی گرگانی، مضامین و تصاویر مشترک .

---

* تاریخ دریافت مقاله : ۱۳۹۰/۱/۲۲ تاریخ پذیرش :۱۳۹۰/۸/۲۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده:plbdum@gmail.com

۱- مقدّمه

ابوالحسن بن محمد بن اسماعیل لامعی بکرآبادی دهستانی از مشاهیر شعرا و ادبای اواسط قرن پنجم و معاصر برهانی، پدر امیر معزی، است . متأسفانه آنچه درباره این شاعر در تذکره‌ها و کتب تراجم احوال یافت می‌شود، اطلاعات ناقص، مبهم و گاه متناقض است. بهترین جایی که می‌توان اطلاعاتی دربارهٔ وی کسب کرد، قصیده‌ای است از دیوان وی که در مدح عمیدالملک ابونصر کندری ، سومین وزیر سلطان طغرل سلجوقی ، است و به نام و نسب و مولد خود این چنین اشاره می کند :

منم آن لامعی شاعر کز من به مدیح هست شاد آنکه به سیم و زر از او شادم من
هست بکر آباد از گرگان جای و وطنم زان نکو شهر و از آن فرّخ بنیادم من
هست آباد و گرانمایه یکی کوی در او و اندر آن کوی گرانمایهٔ آبادم من
جدّ من هست سماعیل و محمّد پدرم بوالحسن بن سلیمان را دامادم من
مر مرا هست اسد طالع و از مادر خویش روز آدینه به ماه رمضان زادم من
سال عمرم نرسیده است به هفتاد هنوز به دو پنج افزون از نیمهٔ هفتادم من
هم به بغداد شناسند مرا هم به دمشق گر چه نز شهر دمشق و نه ز بغدادم من

(دیوان ، ۱۳۵۳ : ۱۳۳)

بر اساس ابیات مزبور، شاعر فرزند محمّد بن اسماعیل و معروف به لامعی بوده و در بکرآباد گرگان متولد شده و بنا به گفتهٔ محمد دبیر سیاقی : « سال تولد لامعی را از این نشانی می‌توان با مراجعه به جدول تطبیقی سال های خورشیدی و قمری به دست آورد و آن مصادف با سال ۴۱۲ هجری باید باشد » (پیشین ، حاشیه صفحهٔ ۱۳۳) .

لامعی شاعری قوی دست و سخنوری چیره زبان و دارای بیانی شیوا و زیباست. . دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد : « قدرتش در وصف و تنوع در مضامین و معانی برای موصوف معیّن بسیار است . تشبیهات گوناگون و اوصاف رایع او از شب و بیابان و اسب و رسوم و طلل و مظاهر مختلف طبیعت ، خواننده را به یاد منوچهری و مهارت و قدرت آن استاد می‌افکند و در بعضی از قصاید او درست مانند آن

است که دقّت خیال و وسعت اطلاع آن شاعر بزرگ تجدید شده و با قوّت بیشتر آشکار گردیده است » (صفا ، ۱۳۷۳ : ۳۸۸/۲) .

وی از جمله شاعرانی است که همچون منوچهری دلبستگی و وابستگی خاصی به طبیعت داشته و بسیاری از مضامین شعری او در وصف طبیعت ، گل ها ، بیابان ، شتر ، اسب ، فلک ، ستارگان ، خورشید و ... است . او در روزگاری می‌زیست که تصاویر و صور خیال شاعران ادب عرب در شعر شاعران زبان فارسی نفوذ خاصی داشت و بسیاری از مضامین و تصاویر شعری فارسی بر ساخته از صور خیال شاعران عرب بود و از طرفی، عربی گویی در شعر نیز از ملزومات کار شاعران ؛ هر کدام از شاعران این دوره در ادامهٔ سبک و سیاق شعر منوچهری که یکی از نخستین کسانی بود که به مضامین شعرای عرب توجّه خاصی نشان داده ، به انحای مختلف به آثار و افکار شاعران عرب، خصوصاً شاعران عهد جاهلی توجّه نموده و آنها را تقلید کرده‌اند. دکتر معین می‌نویسد: « سبکی را که منوچهری در تتبع اشعار عرب و ایراد مضامین تازی به وفور در شعر فارسی پدید آورده بود، توسط امیرالشعرا عبدالملک برهانی و لامعی گرگانی تعقیب و پخته شد » (معین ، ۱۳۸۰ : ۲۵۰) .

آنچه مسلّم است، لامعی گرگانی از جملهٔ شاعرانی است که اگرچه از برخی شاعران پیش از خود در لفظ و معنی اقتفا و اقتباس کرده، اما این به معنی آن نیست که تمامی تصاویر و مضامین شعری وی از دیگران اخذ شده باشد . « در عین حال باید متوجّه بود که آثار او از زیور ابتکار عاری نیست و زبان فصیح و شیوا و منطق بلیغ و توانای خود را غالباً برای بیان معانی و مطالب تازه و ابداع صحنه‌های جدید به کار می‌برد و با موفقیت بسیار از عهدهٔ آن بیرون می‌آید » (صفا ، ۱۳۷۳ : ۲ / ۳۸۸) .

با تأمل در اشعار باقیمانده از این شاعر توانا ، می‌توان میزان توانایی وی را در گرایش به طبیعت و سادگی بیان ، قدرت توصیف ، رعایت اعتدال در مدح مشخص نمود و دیوان وی را گلچینی از سه دیوان فرخی ، عنصری و منوچهری به حساب آورد .

در پـژوهش حاضـر سـعی شـده توجّـه لامعـی گرگـانی بـه ادبیـات عـرب و اشـکال گوناگون این رویکرد با شواهد و نمونه‌های کافی تبیین گردد .

۲- لامعی و ادب عرب

اثرپـذیری لامعـی از شـعر عـرب بـه شـکل هـای گونـاگون صـورت پذیرفتـه اسـت . در برخـی از مـوارد اسـامی شـعرای جـاهلی و اسـلامی را در اشـعار خـود مـی‌آورد . در برخـی مـوارد معـاریف ادب عـرب و بخـشنده‌تـرین و یـا بـالعکس ممسک‌تـرین افـراد عـرب را نـام مـی‌بـرد . در بعـضی از ابیـات نیـز عـرایس شـعرای ادب عـرب را یـاد کـرده و یـا بـه ذکـر ادیبـان معـروف مـی‌پـردازد . گـاه قـصدش از تظـاهر بـه عربـی دانـی آن اسـت کـه توجّـه ممـدوح خـود را جلـب نمایـد و یـا آنکـه عربـی دانـی و عربـی خـوانی خـود را بـه رخ رقبـا بکـشد. اسـتفادهٔ فـراوان از واژه‌هـای عربـی و حتـی واژه هـای غریـب و نامـستعمل، بهـره‌گیـری از مـضامین و درونمایـه‌هـای سـروده‌هـای عربـی ، اقتبـاس سـاخت و بافـت قـصاید عـصر جـاهلی در محـور عمـودی و غیـره از مـصادیق اثرپـذیری لامعی از شعر شاعران عرب است که در اینجا بدان اشاره می‌شود .

۲-۱- تأثر در حوزهٔ واژگان

پـس از ورود اسـلام واژه‌هـای عربـی کـم کـم بـه زبـان فارسـی راه پیـدا کـرد . در آغـاز ، ایـن امـر نـوعی مبادلـهٔ واژگـان محـسوب مـی‌گردیـد . بـه گونـه‌ای کـه تازیـان بـسیاری از لغـات را از ایرانیـان اخـذ مـی‌کردنـد و بعـضی لغـات خـود را بـه ایرانیـان مـی‌دادنـد . امـا ایـن رونـد در طـول سـال هـای بعـد تغییـر یافـت و کـم‌کـم ورود زبـان عربـی بـه فارسـی افزونـی یافـت؛ بـه گونـه‌ای کـه در کتـاب التّرسّـل الـی الرسـل بنـا بـه گفتـهٔ ملـک الـشعرای بهـار«لغـات تـازی بـه صـدی شـصت وگـاهی هـشتاد رسـیده اسـت» (بهار ، ۱۳۷۰ : ۳۷۹/۱) .

لامعـی نیـز از جملـه شـاعرانی اسـت کـه همچـون منـوچهری بـسیاری از واژه‌هـای عربـی را در شـعر خـود بـه کـار بـرده اسـت و بنـا بـه گفتـهٔ دکتـر صـفا : « جـرأت او در اسـتعمال لغـات مهجـور عربـی بـه حـدّ وفـور ، از منـوچهری کمتـر نیـست و در بعـضی از قـصاید از او هـم بیـشتر اسـت و حتـی او کـار اسـتفاده از زبـان عربـی را از اسـتعمال مفـردات کثیـر بـه آوردن عبـارات متعـدد در میـان سـخنان خـود کـشانیده اسـت » (صـفا ، همان : ۳۸۸). لامعی قصیده‌ای دارد با این مطلع :

کنم چرا نکنم روز و شب گله ز فراق فراق کرد مرا زان نگار دلبر طاق
(دیوان : ۶۰)

این قصیده با قافیهٔ مختوم به حرف « ق » است که به دلیل نادر بودن واژه‌های مختوم به این حرف ، بسیاری از واژگان عربی را در این سرودهٔ ۵۶ بیتی به کار برده است . تمامی واژگان به کار رفته در این قصیده ، عربی است و برخی از آنها لغات شاذ و نادر ؛ واژگان و ترکیباتی چون دهاق ، فسّاق ، خناق ، عناق ، واماق ، آماق ، احداق ، مزراق ، ایلاق ، غسّاق ، املاق ، شقاق ، وقواق ، باب الطاق ، قاتم الاعماق و ...

قصیدهٔ دیگری در دیوان این شاعر موجود است بدین مطلع :

هست این دیار یار اگر شاید فرود آرم جمل پرسم رباب و دعد را حال از رسوم و از طلل
(دیوان : ۷۴)

در این قصیده ۵۶ بیتی نیز بسیاری از واژگان نامستعمل و غریب را به عنوان قافیه در شعر خود به کار برده است . واژگانی چون : سبل ، هطل ، رغل ، زجل ، وحل ، نهل ، هذل ، طل ، جعل ، بصل ، رمل ، بطل ، هل و بل و ...

علاوه بر قافیه ، واژگان و عبارات عربی نادری که لامعی در ضمن اشعار خود به کار برده، قابل تأمل است . به طوری که برخی از این واژگان در دیوان شعر شاعران همعصر او کمتر یافت می‌شود . کلماتی چون مرهفه ، موقفه ، کراث ، اسیل ، عقعق ، عوج ، قارح ، نشبیل و ...

۲-۲- جملات و مصاریع عربی

لامعی علاوه بر لغات و ترکیبات عربی ، برخی عبارات و جملات عربی را نیز در کلام خود به کار برده که برخی از این عبارات نقل مصراع و یا قسمتی از شعر عربی و یا بخشی از آیات قرآن است و برخی نیز از برساخته‌های خود شاعر .

عباراتی چون « لمّا تولّی و ارتحل » (۷۶) ، « قاتم الاعماق » (۶۶) ، « باب الازج و باب الطاق » (۶۶) ، « بالعشی و الاشراق » ، (۶۷) ، « مفضل و مفضال »

(۷۱) ، « بـل هـم اضـل » (۸۰) ، « هـل و بـل » (۸۱) ، « مـا فعـل » (۷۸) و ... کـه در دیوان او به وفور یافت می‌شود.

لامعی در بیتی چنین گوید :

بیار بـاده کـه آورد بـاد بـوی بهـار ادر علینا کأساً علی السماع دهاق

(دیوان : ۶۱)

کـه مـصراع عربـی اخیـر بـه آیـهٔ ۳۴، سـورهٔ النبـا « و کأسـاً دهاقـا » نیـز تلمیحـی دارد . در بیتی دیگر چنین گوید :

فریـاد مسلمیـن رضـی میـر مؤمنیـن بحـرٌ اذا تحّـرکَ ، طـورٌ اذا سـکن

(دیوان : ۱۲۸)

رخ شقایـق چون روی نیکـوان گـه شـرم کـأنَّ حُمـرةُ اوراقِهـا دَمٌ مهـراقٌ

(دیوان : ۶۲)

گفتم همی به لابه فلک را زمان زمان لا تـدفع ابـنَ عمِّـک یمـشی علـی سـفن

(دیوان : ۱۲۷)

اندوده چهره گفتی طین را به نار بر آن کو به جهل گفت « بود نار به ز طین »

(دیوان : ۱۳۵)

کـه مـصراع اخیـر اشـاره دارد بـه آیـهٔ ۱۱ از سـورهٔ اعـراف آنجـایی کـه ابلـیس گفـت : « قـال انـا خیـر منـه خلقتنـی مـن نـار و خلقتـه مـن طـین » (گفـت مـن بهتـرم از آدمـم ؛ آفریدی مرا از آتش نورانی و آفریدی او را از گل ظلمانی) .

لامعی در بیتی دیگر گوید :

سهمش چو سهم هاویه ، صد بیم در هر زاویه اعجاز نخل خاویه ، دیوار و بامش را مثل

(دیوان : ۷۵)

کـه ترکیـب « اعجـاز نخـل خاویـه » مـأخوذ اسـت از آیـه «کـأنَّهُم اعجـازُ نَخْـلٍ خاوِیـه» (سوره الحاقه ، آیه ۷) .

۳-۲- اشاره به معاریف ادب عرب

لامعی گرگـانی در بـسیاری از ابیـات فـصحا ، شـعرا و ادبـای عـرب را نـام مـی‌بـرد کـه ایـن نـشان تأمـل و توغّـل شـاعر اسـت در ادب عـرب ؛ همچنـین، وی در کنـار شـاعران

و شخصیت های عرب ، معشوقه‌ها و عرایس شعر عرب را نیز از یاد نبرده و به مناسبت های مختلف در تشبیهات خود به کار می‌برد . در بیتی چنین گوید :

ایا گاه سخا حاتم برِ تو کمتر از اشعب و یا گاه سخن سحبان برِ تو کمتر از باقل

(دیوان : ۸۵)

که منظور از حاتم ، حاتم طایی ، بخشندهٔ معروف عرب و منظور از اشعب ، مردی است که در ادب عرب در طمع ضرب‌المثل است ؛ در مصراع دوم نیز منظور از سحبان ، سحبان وائل از فصحای نامبردار ادب عرب و نیز باقل مردی که در عرب به کند زبانی معروف است . لامعی از ابن مقله خطاط معروف عرب چنین یاد می‌کند :

با خطّ او گاه نقط خط های بن مُقله سقط بر کاغذ شاهیش خط چون نقش بر چینی حلل

(دیوان : ۷۹)

در بیتی از بثینه معشوقهٔ جمیل بن معمر العذری چنین یاد می‌کند :

نه شگفت ار شوم از فرقت او شیفته من که ورا حسن بثینه است و مرا عشق جمیل

(دیوان : ۸۷)

و وامق و عذرا در این بیت :

گویی کجا رفت آن صنم کو بود درعالم علم خورده دم عذرا به دم برده دل وامق به دل

(دیوان : ۷۶)

و نیز سعدی ، می و حسنا (نام زنان عرب) و نیز تمیم و هذل (دو قبیله عرب) در دو بیت زیر :

در خانهٔ سعدی و می آنک ز کف این هر دو می

خوردم به جام اندر دو حی این در تمیم آن در هذل

وان همچو گنبد خیمه‌ها ، در خیمه حسنا روی ها

این چون سهیل آن چون سها آراسته زیشان حلل

(دیوان : ۷۵)

و سمادخت در این بیت :

ز عشر یک صدقه شاعران کز او گیرند هزار زن چو سمادخت را دهند طلاق
(دیوان : ۶۵)

و دیگر شخصیت‌های عرب :

برِ تو لامعی ای نامور وزیر آمد چو نزد احمد کعب و چو نزد بشر اسحاق
(دیوان : ۶۶)

٤-۲- لامعی و تأثیرپذیری تصویری

لامعی تصاویر مختلفی را از شاعران عرب اخذ کرده و در شعر خود بیان نموده است . با وجود آنکه او اولین شاعری نیست که تصاویر شعری او مستقیم از ادب عرب اخذ شده باشد ، ولی در میان شاعران فارسی جزء نخستین سرایندگانی است که این تصاویر را وارد شعر فارسی نموده است . دکتر شفیعی کدکنی بر این باور است که : « لامعی در اواخر قرن پنجم ، همان دلبستگی را به طبیعت نشان می‌دهد که منوچهری در نیمهٔ اول این قرن ؛ اما اگر دیوان او را با سابقه‌ای که از تصویرهای طبیعت در شعر فارسی دورهٔ قبل داریم ، مورد نظر قرار دهیم ، به زودی در خواهیم یافت که آنچه در این دیوان کوچک آمده ، اغلب تصاویری است که گوشه و کنار در شعر دیگران پیش از وی دیده می‌شود و لامعی بر طبق سنت عصر خویش فقط به تلفیق و ترکیب آنها همت گماشته؛ با این همه در قیاس با معزی که از بعضی جهات این دو به یکدیگر نزدیکند، باید او را شاعری خلّاق به شمار آورد ؛ چراکه در همین دیوان کوچک او تصاویر نسبتاً تازه‌ای از طبیعت وجود دارد که در دیوان هژده هزار بیتی معزی نیست » (شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۲ : ۶۴۱) . به چند نمونه از این تصاویر اشاره می‌شود :

لامعی در توصیف جام و مدام چنین گوید :

زان می روشن که بینی پیکر خویش اندراو چون ستانی از کف ساقی و لب بر وی بری
باز نشناسی کز این هر دو کدامین است حال در یمین توست ساغر یا تو اندر ساغری
(دیوان : ۱۵۶)

که برگرفته است از این تصویر معروف شراب در پیاله از صاحب بن عبّاد :

رَقَّ الزُّجاجُ و رقَّت الخَمْرُ فَتَشابَها و تَشاکَلَ الامرُ
فَکأَنَّما خَمْرٌ و لا قَدَحٌ و کَأَنَّما قَدَحٌ و لا خَمرٌ

از آنجا که پیاله بسی روشن است و شراب نیز ، تشخیص حقیقت امر به سبب شباهت بسیار دشوار شده ؛ گویی همه شراب است و پیاله‌ای در کار نیست و یا همه پیاله است و شرابی نیست . صاحب بن عباد نیز ظاهراً این مضمون را از این بیت بحتری گرفته است :

یُخْفِی الزُّجَاجَةَ لَوْنُها فکأَنَها فی الکَفِّ قائمةٌ بِغَیرِ إناء

رنگ شراب پیاله را پنهان کرده است ؛ چنانکه گویی بر کف بدون ظرف ایستاده است (دود پوتا : ۱۳۸۲ : ۱۳۱).

در برخی از ابیات لامعی ، زلف به بنفشه تشبیه گردیده است . از آن جمله :

لعبتانی لشکر تو آورند از روم اسیر زلفشان همچون بنفشه رویشان چون یاسمین
(دیوان : ۱۴۵)

بنفشه دارد و زیر بنفشه برگ سمن بت من آن بت عنبر عذار سیم ذقن
(دیوان : ۱۲۹)

ز جعد آن صنم و زلف او مرا همه شب بنفشه بود به دست اندرون و مرزنگوش
(دیوان : ۵۷)

این تصویر در شعر ابوعلی ادریس بن یمان چنین آمده است :

شَهدت لَنّوارِ البَنَفْسَجِ ألْسَنُ مِنْ لُونه الاحْوی و من اَنیاعه
بمثابَةِ الشَعْر الاثیثِ اعاده قَمَرالجبین الثلث نور شعاعه
(کدکنی : ۱۳۷۲ : ۳۳۴)

لامعی در بیتی زلف معشوق را به چوگان تشبیه کرده :

زنخ چون گویی از کافور و زلف از مشک چوگانی
بر او از برگ گل وز سیم صافی ساخته میدان
(دیوان : ۹۹)

این تشبیه در شعر ابن معتز چنین آمده است :

و اِن یَکُن للقومِ ساقٍ بعشقِ فَجفنُـــــه بِجفنـــه یدبـــق
و رأسه کمثل فرق قد مطر وصُدغه کالصولجانِ المُنکسـر

لامعی در بیتی گوید :

چندیـن چـه گریـم از غـم معشـوق بـر طلـل
بر روی زرد اشـک چـو برشنبلیـد طـل
(دیوان : ۷۳)

که تشبیه اشک به ژاله قابل مقایسه است با این بیت بحتری :

شقـایقٌ یَحْملـنَ النَّـدی فَکأنَّهـا
دُمُوعُ التَّصابی فی خُدودِ الخَرائد

بـر شـقایق قطـرات ژالـه نشـسته اسـت کـه چـون اشـک هـای عـشق بـه گونـه‌هـای معشوق شرمگین است (دودپوتا : ۱۳۸۲ : ۱۲۴) .

لامعی در توصیف ستارگان در شب چنین گوید :

وان خـرد بـی‌شـمار سـتاره بـر آسـمان هر یک به شکـل لؤلؤ بر تیـغ و بر سفـن
یـا حلقـه‌هـای سیمیـن بـر سفـرهٔ کبـود یـا بـر بنفشـه زار پراکنـده نستـرن
(دیوان : ۱۲۵)

قابل مقایسه است با این بیت از ابن‌معتز :

و کَـأنَّ اجـرام النُّجـوم لوامِعـاً دُرَرٌ نُثِـرنَ علـی بسـاط أزرق
(دیوان : ۱۲۲)

جـرم سـتارگان درخـشنده چـون مرواریـدهایی اسـت کـه بـر فـرش کبـودی پخـش شده باشد .

تشبیه رعد و تندر به طبل و کوس در این بیت لامعی

خروش کوس ایشان را به گوش ار بشنوی خواهی
نیوش از غلغل تندر کز ابر تند بار آید
(دیوان : ۳۱)

تشبیهی است بر گرفته از شعر عرب بدین‌گونه :

قامَـتْ رَواعِدُهـا بِطُبـول فی حَربِها و بُروقُهـا بنُصـول

در آن جنگ رعدها به طبل زدن برخاستند و برق ها به نیزه افکندن (شفیعی کدکنی،۱۳۷۲ : ۳۴۷)

لامعی در بیتی دیگر چنین گوید :

گویی که ابر هست روان کاروان و برق تیغ آخته دلیری بر کاروان روان

(دیوان : ۱۱۷)

این تشبیه که غرّش رعد و برق به شمشیر مانند شده، مأخوذ از ادب عرب است. صفی‌الدین حلی گوید :

تستـلُّ فیهـا للبـروق صوارمـاً کصـوارم المنصـور فـی الغـارات

(دیوان : ۷۰۹)

لامعی در توصیف ابر و باغ چنین گوید :

همی بخندد باغ و همی بگرید ابر چو روی معشوق این ، آن چو دیدهٔ عشاق

(دیوان : ۶۲)

بحتری هم ، چنین گوید :

یبکـی فَیضْحـک وَجـه الارض عَـن زهـر کالوشـی بَـلْ لاتـری وَشیـا یدانیـه

(دیوان : ۳۵۶)

گریهٔ ابر خنده بر لبان زمین می‌نشاند و گل ها و شکوفه‌های روییده چون نقشی زمین را آراسته‌اند ؛ گفتنی است بارش باران به ریختن اشک چشم عاشق که در بیت لامعی آمده، مأخوذ است از این بیت ابن‌المعتز :

و مُزنَـه مَـشعله البـارق تبکـی علـی التـرب بکـا العاشـق

(دیوان : ۱۲۰)

لامعی در بیتی دیگر چنین گوید :

بگرید زار بر باغ ابر و خندد بر چمن زو گل شنیدی خنده‌ای کو از گرستن های زار آید

(دیوان : ۲۹)

و ابن‌معتز چنین گوید :

أُلّحّـت علیـه کُـلَّ طخیـاء دیمـه اذا مـا بکـت أجفانهـا ضـحک الـدهر

(دیوان : ۳۸۶)

۵-۲- تقلید مضمون از شاعران عرب

لامعی مضامین و موضوعات گوناگونی را از شاعران عرب اخذ کرده و در اشعار خود به کار برده است . این مضامین گاهی به صورت اقتباس است و گاهی به شکل ترجمه که به هر صورتی که به کار رفته باشد، دلیلی است واضح بر آشنایی لامعی با دواوین شعرای عرب . اگر بخواهیم تمامی مضامین به کار رفته در دیوان لامعی را با دیوان شعرای عرب همزمان یا پیش از شاعر مقایسه کنیم، وجوه اشتراکات فراوانی یافت می‌شود و سخن به دراز خواهد کشید . به چند نمونه از این مضامین به عنوان مثال بسنده می‌شود .

لامعی به وضع خود در حالت وصال و فراق چنین اشاره می کند :

شود خندان ز شادی چشم من چون روی او بیند
و گر رویش نبیند یک زمان ز انده شود گریان
چه چشم است این ، گرستن کرده زین سان روز و شب عادت
ندارد طاقت وصل و نیارد طاقت هجران
ندارم پای با وصل و نه با هجر از پی آن را
که آرد وصل او چون هجر او جان را همی نقصان
فراوان گردد این علت که غایب گردد از قالب
روان از غایت شادی چنان کز غایت احزان

(دیوان : ۱۰۱ و ۱۰۰)

قابل مقایسه است با این شعر ادب عرب :

وَ مَا فی الارض أشقَی منْ مُحبٍّ — و انْ وَجَد الهَوَی حُلْوَ المَذَاق
تَرَاهُ باکیاً فی کُلِّ وَقْتٍ — مَخَافَةَ فُرقةٍ او أشتیاق
فَیَبْکی إنْ نأوا سَوقًا إلیهم — وَ یبکی انْ دَنوَا خَوفَ الفراق
فَتَسْخَنُ عَیْنُه عند التّنائی — وَ تَسْخَنُ عَیْنُهُ عندَ التَّلاق

کسی در جهان بدبخت‌تر از عاشق نیست ؛ هر چند عشق خوشگوار را یافته باشد. او را می‌بینی که در همه وقت گریان است. یا از بیم جدایی یا از فرط اشتیاق. اگر معشوق برود، از آرزوی او می‌گرید و اگر بیاید، از بیم فراق می‌گرید.

بـدین ترتیـب چـشمانش از اشـک بـه هنگـام فـراق سـوزان اسـت و بـه هنگـام وصـال اندوه زده (دودپوتا ، ۱۳۸۲ : ۱۴۵) .

لامعی دربارهٔ ممدوح معتقد است که ممدوح خود جهان دیگری است :

بر یکی حال تو و حال جهان گردد همی خود به ذات خویش پنداری جهان دیگری

(دیوان : ۱۵۵)

الناشی در وصف ممدوح چنین گوید :

و غیـرُ بِـدْع أن یـری عالمـاً رکَّبَـهُ الخالـقُ فـی عالِـم

عجیب نیست اگر ملاحظه شود که خدا همهٔ عالم را در مرد عالمی جمع کرده است و ابونواس نیز در مدح فضل بن ربیع چنین گوید :

لَیْـسَ عَلَـی الله بِمُستنکـرٍ أن یَجْمَـع العالَـمَ فی واحِـد

از خدا شگفت نیست اگر همهٔ صفات خوب عالم را در یک کس جمع کند (دود پوتا،۱۳۸۲ : ۸۹) .

لامعی در ابیات جداگانه به این موضوع اشاره دارد که نوشیدن می باید همراه با طرب باشد ؛ از آن جمله :

مسته صنما چندین ، چندین صنما مسته می خور به طرب با من ، با من به طرب می خور

(دیوان : ۴۷)

ابونواس هم چنین گوید :

و لا تَـشْـرَبْ بِلاطَـرَبٍ و لَهْـوٍ فَـأنَّ الخَیْـلَ تَـشْـرَبُ بِالـصَّفیـر

و لـیس الـشربُ الّـا بـالملاهی وَ بِالحرکـات مِـنْ مثنـی وَ زیـر

(دیوان : ۳۱)

بی لهو و طرب شراب ننوش ؛ زیرا حتی اسبان نیز با صفیر آب می‌نوشند . در نوشیدن بدون موسیقی لذتی نیست بی نغمه‌های بم و زیر . لامعی در بیتی دیگر چنین گوید :

کنون معشوق و می باید ، نوای چنگ و نی باید

سرود و رود کی باید جز این گاه و جز این احیان

(دیوان : ۱۱۰)

٦-۲- تقلید در محور عمودی قصاید (تأثیرپذیری ساختاری)

ساختار کلی قصاید جاهلی و بدوی بر اساس زندگی شاعر عرب است . شاعر عرب برای دیدار محبوب و معشوق که آشکار یا پنهان بدو عشق می‌ورزد ، با اسب یا شتر خود به سوی منزل محبوب می‌شتابد . با رسیدن به منزل معشوق ، بنابر سنّت کوچ‌نشینی و جبر صحرا ، محبوب کوچ کرده و از آن منزل دور شده است . بیابانی خالی و عاری از سکنه و خاموش در آنجا باقی مانده است . از شتران ، خیمه‌ها ، قبیله‌ها ، محبوب و ..... خبری نیست . آنچه باقی مانده، اجاقی است سرد و جای خالی خیمه‌ها . اینجاست که شاعر به یاد آن روزهای خوش گذشته افتاده و شروع به وصف‌العیش می‌کند . پس از گریه و زاری بر خرابه‌ها و اطلال و دمن، شاعر به تنها پناه خود روی می‌آورد . اسبی یا شتری تیز رو که در انتظار اوست . از این رو بر مرکب سوار شده و می‌تازد . از اینجا سفر در بیابانی پر خطر شروع می‌شود و شاعر از خطرات این مسیر (گرد و غبار ، سیل ، جانوران وحشی و ...) سخن می‌گوید و جرأت تنها گذشتن از چنین مسیر دشواری را با مفاخره یاد می‌کند و از اینجاست که به مفاخره پرداخته و ناگاه چشم شاعر عاشق به ممدوح و یا منزلگاه او می‌افتد و شروع به مدح او می‌کند .

بدین سان زندگی شاعر جاهلی در شعر او به تصویر در می‌آید و بر این اساس قصیدهٔ او نیز از چنین ساختاری برخوردار است . بافت و ساختی که پنج بخش اصلی آن عبارتند از :

۱- وقوف بر اطلال و دمن و گریستن بر آن
۲- وصف محبوب و یاد ایام گذشته
۳- وصف اسب یا شتر
۴- سفر در بیابانی مخوف و توصیف مظاهر طبیعت
۵- مفاخره (و یا مدح).

۳- تجزیه و تحلیل

لامعی گرگانی در چند قصیده چنین بافت و ساختی را در نظر داشته و گاه این ساختار را با حذف و یا جابه جایی برخی قسمت ها در قصاید خود پیاده کرده است . این چند قصیده را بر این اساس مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم .

هست این دیار یار اگر شاید فرود آرم جمل پرسم رباب و دعد را حال از رسوم و از طلل
(دیوان : ۷۴)

ساختار این قصیده ۵۶ بیتی به این شکل است :

۱- توقف بر اطلال و دمن و گریستن بر آنها (ابیات ۱۰ – ۱) .

۲- یاد ایام خوش گذشته و توصیف محبوب (ابیات ۱۹ – ۱۱) .

۳- تصمیم به حرکت و سفر در بیابان (بدون وصف اسب یا شتر) (ابیات ۲۱ – ۲۰).

۴- توصیف بیابان و مسیر خوفناک (ابیات ۲۵ – ۲۲) .

۵- مدح ممدوح (ابیات ۵۶ – ۲۶) .

این قصیده در مدح ابوالمحاسن علی سروده شده و قابل قیاس است با معلّقهٔ امروالقیس ؛ می‌دانیم که معلّقهٔ امروالقیس در ۸۱ بیت در بحر طویل سروده شده و از معروف‌ترین اشعار زبان عربی و از دیگر معلقات مشهورتر است و متقدمان در ابداع و زیبایی بدان مثل زده و می گفتند : « مشهورتر از قفانبک » و « زیباتر از قفانبک » . ساختار کلی قصیدهٔ امروالقیس بدین ترتیب است :

۱- توقف بر ربع و اطلال و تأسف از جدایی و گریه بر آن آثار (ابیات ۹ – ۱) .

۲- یاد ایام خوش گذشته (ابیات ۴۳ – ۱۰).

۳- وصف شب و درّهٔ خالی از سکنه (ابیات ۴۹ – ۴۴).

۴- وصف اسب و شکار (ابیات ۷۰ – ۵۳) .

۵- وصف برف و باران و سیل (ابیات ۸۱ – ۷۱).

بر این اساس، بخش عمده‌ای از این ساختار در قصیده لامعی نیز رعایت گردیده و از نظر محور عمودی مشابهت زیادی بین قصیدهٔ لامعی و معلّقهٔ امروالقیس وجود دارد . هر چند برخی از بخش ها دارای تفاوت هایی است .

در ادامه بخش آغازین قصیده لامعی چنین می‌خوانیم :

جویم رفیقی را اثر کو دارد از لیلی خبر
داند کز این منزل قمر کی رفت و کی آمد زحل
خون بارم از شوق حبیب از دیده چندان بر کتیب

ایدون که پنداری طبیب از دیده ببریدم سبل
جایی همی بینم خراب اندر میان او سحاب
آتش زده گاه و گه آب از قوّت برق و هطـل (دیوان : ۷۴)

در قصیدهٔ امروالقیس می خوانیم :

كَأَنّـي غَـداةَ البَيْـنِ يَوْمَ تَحَمَّلُوا لَدى سَمُـراتِ الحَـيِّ نَاقِفُ حَنْظَـلِ
وُقوفـاً بِها صَحْبـي عَلَـيَّ مَطِيَّهُمْ يَقُـولون لاتَهْلِـكْ اَسَـيً و تَجَمَّـلِ
و انَّ شِـفايي عَبْـرةً مُهْراقَـةً فَهَـل عِنْـدَ رَسْـمٍ دارسٍ مِـنْ مُعَـوَّلِ
(ترجانی زاده : ۱۳۸۵ : ۱۸)

در ادامه قصیده ، لامعی در وصف بیابان چنین گوید :

سهمش چو سهم هاویه صد بیم در هر زاویه اعجاز نخل خاویه دیوار و بامش را مثل

و امروالقیس در وصف بیابان چنین گوید :

و وادٍ كجَـوفِ العَيْـرِ قَفْـرٍ قَطَعْتُـهُ بِـهِ الذئـبُ يَعْـوى كالخَلِيـعِ المُعَيَّـلِ
(ترجانی زاده : ۳۹)

در ادامه قصیده، لامعی به یاد ایام خوش گذشته چنین می گوید :

در خانهٔ سعدی و می آنک ز کف این هر دو می
خوردم به جام اندر دو حی این در تمیم آن در هذل
وان همچو گنبد خیمه‌ها ، در خیمه حسنا روی ها
این چون سهیل آن چون سها آراسته ز ایشان حلل
(دیوان : ۷۵)

و امـروالقیس در معلقـهٔ خـود بـه عـشق‌بـازی‌هـای دوران جـوانی و دلبـاختگی زنـان و دختران عرب چنین اشاره می کند :

اَلا رُبَّ يَومٍ لَكَ مِنهُنَّ صالِـحٍ و لا سيَّمـا يـومٍ بِـدارَةِ جُلْجَـلِ
و يَومَ دَخَلْتُ الخدر خدْرَ عُنيزه فَقالَتْ لكَ الوَيلاتُ انَّكَ مُرجلي
تَقُول و قَد مال الغَبيـطُ بِنا مَعًـاً عَقَرْتَ بَعيري يا امرءَالقيس فانزل
فَقُلْتُ لها سيـري واَرخي زِمامَه ولاتُبعدينـي مِنْ جَنـاكِ المُعَلَّـلِ

چـه بـسا اوقـات و روزهـای سـازگار و دلخـواه خـود را بـا زنهـا گذرانـده و از آنهـا کـام گرفتـه‌ای؛ بـه خـصوص در روز داره جلجـل ؛ و روزی کـه داخـل کجـاوه عنیـزه

شدم و گفت وای بر تو مرا پیاده خواهی کرد . در حالی که کجاوه یا جل شتر ، تعادل ما را به هم زده بود و متمایل به زمین شده بودیم ، می‌گفت پشت اشتر مرا زخم کردی، ای امروالقیس پیاده شو . پس به او گفتم بران و مهارش را شل کن و مرا از میوهٔ مکرر یا سرگرم کنندهٔ بوستان وصالت مران (ترجانی زاده ، ۱۳۸۵ : ۲۲ – ۲۰) .

و بدین ترتیب ساختمان هر دو قصیده تا پایان قابل تطبیق و مقایسه است .

۱- لامعی قصیدهٔ دیگری دارد با مطلع :

لب است آن یا گل حمرا ، رخ است آن یا مه تابان

گل آکنده به مروارید و مه در غالیه پنهان

(دیوان : ۹۸)

ساختمان این قصیده بدین ترتیب است :

۱- وقوف بر اطلال و دمن (ندارد) .

۲- وصف محبوب و توصیف عشق (ابیات ۱۷ – ۱).

۳- وصف اسب (ابیات ۲۴ – ۱۸).

۴- سفر در بیابان (ابیات ۲۷ – ۲۵).

۵- رسیدن به ممدوح و مدح وی (به جای مفاخره) (ابیات ۵۷ – ۲۸).

۲- قصیده دیگر لامعی با این مطلع

چون بر فلک گرفت هزیمت سپاه چین آورد شاه زنگ برون لشکر از کمین

(دیوان : ۱۳۵)

ساختار این قصیده نیز بر اساس ساختمان قصاید جاهلی (ازجمله معلقه امروالقیس) ساخته شده است، البته با تغییر و تصرفاتی بدین شکل :

۱- وقوف بر اطلال و دمن : (ندارد) .

۲- یاد ایام خوش گذشته : (ندارد).

۳- وصف شب و ستارگان : (ابیات ۱۹ – ۱).

۴- آماده شدن برای حرکت : (بیت ۲۰) .

۵- آمدن معشوق به پیش شاعر وصف محبوب : (ابیات ۲۶ – ۲۱).

۶- دوری از محبوب و آغاز حرکت : (ابیات ۲۸ – ۲۷).

۷- وصف اسب : (ابیات ۳۰ – ۲۹).

۸- وصف راه و بیابان : (ابیات ۳۳ – ۳۱).

۹- دیدار ممدوح و مدح او : (ابیات ۳۷ – ۳۴).

گفتنی است ساختار این قصیده تقریباً مشابه است با گونه‌ای دیگر از قصاید عرب که بسیاری از شاعران فارسی آن را اخذ کرده و در شعر فارسی رایج ساختند . دود پوتا می‌نویسد : « همچنین در فارسی اشعاری است که با مجادلهٔ کوتاهی بین شاعر که آماده سفر به سوی حضرت ممدوح است و معشوقش که می‌کوشد او را از این سفر پرخطر باز دارد،آغاز می‌شود . معشوق با سرزنشی ملایم به شاعر می‌گوید که روا نیست لذّت مصاحبت با او را فدای صعوبت سفر در طمع صله‌ای مشکوک و نامعلوم کند . شاعر البته به خیرخواهی معشوق وقعی نمی‌نهد و با قول این که به زودی با انبان پر باز خواهد گشت ، با چشمانی پر از اشک ، معشوق را ترک می‌گوید . این نوع را شاعران ایران از شاعران متأخر عرب اخذ کردند » . (دود پوتا : ۱۳۸۲ : ۶۵) . لامعی قصیده‌ای دارد با این مطلع :

آمد گشاده روی برِ من نگار من چون مر مرا بدید گسسته دل از وطن

(دیوان : ۱۲۲)

لامعی در این قصیده عیناً چنین ساختاری را رعایت می‌کند . در آغاز قصیده مجادله گونه‌ای بین عاشق و معشوق صورت می‌پذیرد و معشوق از عاشق می‌خواهد که او را ترک نکرده و از سفر دست بر دارد :

گفت ای وفا نمودن تو بوده سر به سر زرق و دروغ و مکر و فریب و فسون و فن

برداشتی دل از من و بگذاشتی مرا بر تو دل من ایدون هرگز نبرد ظن ...

بر راحت حضر چه گزینی همی سفر بر شادی طرب چه گزینی همی حزن

اما سرانجام عاشق بی‌توجّه به معشوق ، او را به هوای رسیدن به ممدوح و گرفتن صله ترک می‌کند :

جستم ره فراق و زدم بانگ بر براق برگشتم از قرین و کشیدم سر از قرن

پس از آن پا در بیابانی نهاده بدین وصف :

پیش آمدم چو هاویه پر سهم وادی ای موزه شکاف خارش و خاکش قدم شکن

نه مرغ نه فرشته نه وحش و نه آدمی نه رسم و نه دیار و نه اطلال و نه دمن

پس از توصیف بیابان و خطرهای آن ، شروع به وصف شب و ستارگان می‌کند:

انجم بر آسمان چو به مجلس شب سده — با آتش و چراغ نشسته صد انجمن
پروین بر او چو ماهی سیم اندر آبگیر — بر سینه هفت دانه ورا درّ پر ثمن
تیر آتشین فکنده سوی مه همی شهاب — سیمین کشیده ماه به روی اندرون مجن

پس از بیان چندین بیت در وصف شب ، شاعر عاشق ، شروع به وصف اسب خود در گذر از چنین بیابانی می‌کند بدین وصف :

همرنگ شب به زیر من اندر یکی عقاب — مهتر ز ژنده پیل و قویتر ز کرگدن
قارح تر از غراب و دلاورتر از عقاب — هشیارتر ز عقعق و چابک تراز زغن
غژغاو دم گوزن سرین و غزال چشم — پیل زرافه گردن و گور هیون بدن
مخروط ساعدی که نیابی در او عوج — آکنده پهلوی که نیابی در او عکن

و پس از چند بیت :

گفتم همی به لابه فلک را زمان زمان — لا تدفع ابن عمک یمشی علی سفن
براسب من دمان و دمان زیر من در اسب — هردو چمان و نازان چون سرو در چمن

و سرانجام به درگاه ممدوح رسیده و این چنین به مدح او می‌پردازد :

خورشید روزگار ستوده نظام ملک — زین زمین جمال زمان زینت زمن
فریاد مسلمین رضی میر مؤمنین — بحرٌ اذا تحرّک ، طورٌ اذا سکن

٤- نتیجه‌گیری

با توجّه به مباحث مطرح شده ، موارد ذیل را می‌توان از این پژوهش استنتاج نمود :

۱- اشعار عربی دوران جاهلی و دوران نخستین پس از اسلام ، تأثیر شگرفی بر شعر و ادب فارسی به خصوص شعرای سبک خراسانی نهاده است .

۲- مضامین فراوانی از اشعار فارسی دوره‌های نخستین شعر فارسی ، مأخوذ از شعر ادب عرب دورهٔ جاهلی و شاعران پس از اسلام است و شاعران فارسی این مضامین را به انحای گوناگون در شعر فارسی به کار برده‌اند .

۳- لامعی گرگانی ، شاعر قرن پنجم هجری ، بسیاری از مضامین شعری خود را گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیر مستقیم از شعرای عرب اخذ کرده و او از نخستین شاعران شعر فارسی در اثرپذیری از شعر عرب دوران جاهلی و پس از اسلام است .

۴- گونه‌های تأثّر از ادب عرب در شعر لامعی متفاوت است . برخی از اشعار لامعی بر اساس ساخت و بافت قصاید جاهلی ساخته شده و یا مفاهیم ، اصطلاحات ، ترکیبات شعرای عرب را در شعر خود اقتباس کرده است .

کتابنامه

۱- آیتی ، عبدالمحمد . (۱۳۷۷) . **ترجمه معلقات سبع** ، تهران : انتشارات سروش .

۲- ابن معتز ، ابوالعباس عبدالله . (۲۰۰۴ م) . **دیوان** ، شرح مجید طراد ، بیروت : دارالکتب العربی .

۳- البحتری ، ابوعباده ولید . (۱۹۶۳) . **الدیوان** ، عنی بتحقیقه و شرحه و التعلیق علیه : حسن کامل الصیرفی ، دارالمعارف الطبعه .

٤- الحلی ، صفی‌الدین . (۱۹۹۲) . **الدیوان** ، بیروت : دارصادر .

۵- الزوزنی . (بی‌تا) . **شرح معلقات السبع** ، قم : منشورات ارومیه .

٦- الفاخوری ، حنا . (۱۳۷۴) . **تاریخ ادبیات زبان عربی** ، ترجمه عبدالمحمد آیتی ، تهران : انتشارات توس .

۷- بهار ، محمدتقی . (۱۳۷۰) . **سبک‌شناسی** ، تهران : امیرکبیر .

۸- ترجانی‌زاده ، احمد . (۱۳۸۵) . **شرح معلّقات سبع** ، تهران : انتشارات سروش .

۹- دودپوتا ، عمرمحمد . (۱۳۸۲) . **تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی** ، ترجمه سیروس شمیسا ، تهران : صدای معاصر .

۱۰- سری رفا ، الوالحسن . (بی‌تا) . **دیوان** ، قاهره : مکتبه القدوسی .

۱۱- شفیعی کدکنی ، محمدرضا . (۱۳۷۲) . **صور خیال در شعر فارسی** ، تهران : آگاه .

۱۲- صفا ، ذبیح الله . (۱۳۷۳) . **تاریخ ادبیات در ایران** ، تهران : فردوس .

۱۳- ضیف ، شوقی . (۱۹۶۰) . **تاریخ الادب العربی العصر الجاهلی** ، قاهره : دارالمعارف .

۱٤- --------- (۱۳۸۴) . **هنر و سبکهای شعر عربی** ، ترجمهٔ مرضیه آباد : مشهد : انتشارات دانشگاه فردوسی .

۱۵- فرشید ورد ، خسرو . (۱۳۷۳) . **دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی** ، تهران : امیرکبیر .

۱٦- **لامعی** گرگانی ، ابوالحسن محمد . (۱۳۵۳) . **دیوان** ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران : چاپخانه حیدری .

۱۷- معین ، محمد . (۱۳۸۰) . **مجموعه مقالات** ، به کوشش ماهدخت معین ، تهران : انتشارات معین .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی